

دشواری‌های مطالعات تاریخی

راجع به زنان

در تاریخ ایران

دکتر عبدالرسول خیراندیش

البته، فردوسی به تاسی از فرهنگ ایرانی

و در بازگویی میراث پدران، زن خوب با دانش پارسا را می‌ستاید و شیران نر، یعنی پهلوانان را پرورده دامان همانان می‌داند. تاثیر فرهنگ سامی نیز بر اثر

بزرگ او اندک است و لذا زنان را چه در مقام دلبری و دلبری و چه در مقام وفاداری و فرزانی از یاد نمی‌برد. لذا در شاهنامه از فرانک، فرنگیس، کتایون، منیژه،

گردآفرید، تهمینه، سودابه، رودابه و بسیاری دیگر سخن به میان می‌آورد. نیک می‌دانیم که از میان زنان ایرانی کسانی چون شیرین و روشنک به واقع به نوعی فرمانروایی کرده‌اند و کسانی چون پوران دخت و آذرمدخت بر تخت نشسته‌اند. این همه در روزگاری بوده که در روم زنان کم از بردگان نبودند و در نزد اعراب جاهلی زنده بگور کردن دختران رایج بوده است. به هر روی مسئله «گم‌نامی» و حتی «کم‌نامی» زنان در تاریخ برای مورخان مشکل بزرگی است. با استفاده از «اسم / نام» است که وجه شخصی و جزئی و سرانجام دقت در وقایع‌نگاری ممکن می‌گردد.

نیک می‌دانیم که از گذشته تا حال زنان نیمی از اجتماع بشری را تشکیل می‌دهند. این خود یکی از مهمترین استدلال‌ها به نفع زنان در دفاع از حقوق آنان است. بر همین اساس نیز شکی نمی‌توان داشت که نیمی از تاریخ تعلق به زنان دارد. حتی نیمه دیگر تاریخ که تعلق به مردان دارد را با این استدلال که هر مردی از دامان زنی برخاسته و هر مرد بزرگی در کنار خود زن بزرگی داشته می‌توان متعلق به زنان دانست. لذا به یک تعبیر چیزی به نام تاریخ مذکر یا مذکر بودن تاریخ، واقعیت خارجی ندارد. بلکه تاریخ ما یا به تمام تعلق به زنان دارد یا نیمی از آن مربوط به مردان و نیمی زنان است. این استنباطی است که در رویکردی «وجودشناسانه» به تاریخ می‌توان داشت، در حالی که در رویکردی «معرفت‌شناسانه» سخن دیگری باید گفت.

با این حال بی‌هیچ شک و تردیدی تاریخ‌نگاری ما «مردانه» است و تقریباً تمامی صفحات تاریخ را مردان به خود اختصاص داده‌اند. آیا این از آن روست که فقط مردان تاریخ را ساخته‌اند؛ یا از آن روست که تاریخ‌نویسی بدست آنان بوده است. این دو سوال در واقع دو روی یک سکه محسوب می‌شود، زیرا قرینه‌ای وجود ندارد که مردان به قصد و عمد در تاریخ‌نویسی زنان را نادیده گرفته باشند. چنانکه اگر زنان مورخ بودند بدون شک دست به تحریف تاریخ نمی‌زدند و حضور تمام‌عیار مردان در عرصه تاریخ را انکار نمی‌کردند.

به هر حال چنین می‌نماید که نمی‌توان به سادگی به مسئله حضور زنان در تاریخ و تاریخ‌نگاری پرداخت. به همان اندازه که مردان تاریخ را آشفته

«فلانه» صورت

مؤنث «فلان» است و

معمولاً در نسب‌نامه‌ها برای

اشاره به زنانی به‌کار می‌رود که

هرچند موجودیت و حتی موقعیت آنها

مشخص است اما نام آنها را نمی‌دانیم.

لغت‌نامه دهخدا که فلانه را ضمیر مبهم ذکر

می‌کند به نقل از تاریخ قم مثالی می‌آورد و کاربرد این

واژه را در این جمله نشان می‌دهد «...ای فلانه که ترا

رنجانیده است».

البته در نسب‌نامه‌ها در موارد متعددی نام مردان هم فراموش

شده است و برای تکمیل نمودار نسب‌نامه و حفظ توالی نسل‌ها از واژه

«فلان» استفاده می‌شود؛ اما چنین مواردی استثناء است. حال آنکه در رجوع

به کتابی مانند نسب‌نامه خلفا و شهریاران نوشته زامباور که در مورد فرمانروایان

تاریخ ممالک اسلامی است در موارد متعددی با واژه «فلانه» روبرو می‌شویم.

در نتیجه در چنین حالتی کار از استثناء گذشته و تبدیل به اصل و قاعده شده

است. این نشان می‌دهد که برای زنان نه تنها «پوشیده‌روی» مطرح بوده بلکه

«پوشیده‌نامی» نیز یکی از مسائل مهم تاریخ آنان را تشکیل می‌دهد.

مشکل «گم‌نامی» در تاریخ زنان را اگر با عنایت به «نامجویی» و

«بزرگ‌نامی» به عنوان اصل اساسی ورود به عرصه تاریخ‌نگاری در نظر آوریم،

پیچیدگی و دشواری تاریخ‌نگاری تاریخ زنان آشکارتر می‌گردد. اهمیت نام و

نشان برای قدم گذاردن به تاریخ را از همان ابیات اولیه شاهنامه، اثر بزرگ

حکیم توس می‌توان دریافت. او هنگامی که شاهنامه را با شرح پادشاهی

کیومرث به عنوان اولین «نامبردار» تاریخ آغاز می‌کند چنین نکته‌ای را متذکر

می‌گردد. به خصوص برای جامعه و سرزمینی که به ضرورت دفاع مستمر از

مرزها، فرهنگ «پهلوانی» از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است.

سخن گوی دهقان چه گوید نخست

که تاج بزرگی به گیتی که جست

که بود آنکه دیهیم بر سر نهاد

ندارد کس از روزگاران بیاد

مگر کز پدر یاد دارد پسر

بگوید ترا یک بیک از پدر

که نام بزرگی که آورد پیش

کرا بود از آن برتران پایه بیش

پژوهنده‌نامه باستان

که از پهلوانان زند داستان

مسئله
«گم‌نامی» و حتی
«کم‌نامی» زنان در تاریخ
برای مورخان مشکل بزرگی است،
به حیث نام است که وجه شخصی و «جزئی»
سرانجام دقت در وقایع نگاری ممکن می‌گردد

کرده‌اند، زنان نیز در نسبت با تاریخ وضعی «پیچیده» بدان داده‌اند؛ پیچیدگی‌ای که با نگرشی سطحی درک و تحلیل نخواهد شد. اگر محور سخن را همچنان بر اهمیت «نام و نشان» در تاریخ نگاری قرار دهیم به خوبی درخواهیم یافت که چرا «تاریخ زنان» در تاریخ نگاری ایرانی در واقع چیزی جز تاریخ زنان درباری یعنی ملکه‌ها، شاهزاده خانم‌ها و معدودی زن دیگر از شاعر و نویسندگان تا زنان اشرافی پیش نیست. آیا منظور از تاریخ زنان و به عنوان مثال زنان در تاریخ ایران تعداد معدودی زن از طبقات عالی است؟ در مراجعه‌ای سهل و سریع همین عده از زنان هستند که در لابلای حوادث تاریخ یافت می‌شوند. دقیق‌تر بگویم صاحب نام شده‌اند و به حیث همین نام و نشان وارد تاریخ گشته‌اند. اما آیا منظور از این سخن که زنان نیمی از جامعه، نیمی از تاریخ و بالطبع نیمی از همه چیز بوده‌اند همین است؟ بدون شک برای چند هزار سال تاریخ ایران فهرست کردن نام زنانی که حسب اتفاق یا به دلیل پیوند با مردانی عالی‌مقام نامشان بر جای مانده است، به زحمت یک کتاب معمولی را هم به وجود نخواهد آورد. حتی گاه با ساختن زمینه‌ای عام از تاریخ ایران تاریخ‌هایی که برای زنان نوشته‌اند حجم لازم برای تبدیل شدن از مقاله به کتاب را یافته‌اند. آیا یکی از دلایل سطحی و ساده‌انگارانه بودن مطالعات زنان از جمله در تاریخ نگاری همین نیست؟ در بهترین حالت چنین مطالعاتی این توفیق را داشته‌اند که در بازگویی تاریخ ایران نام و نشان چند زن از دربار و اشراف از آنوسا و رکسانا و ماندانا تا پوران دخت و آذر میدخت و شیرین و چند ترکان خاتون و سرانجام پریخان خانم و پروین اعتصامی و خانم فخرالدوله و دیگران را برجسته‌تر و آشکارتر نشان دهند. داعیه چنین آثاری آن است که زنان را از «فراموشی تاریخ» و درحقیقت از زوایای تاریخ به «روشنایی آشنایی» و تاریخ نگاری کشانده‌اند. چنین طرح و برنامه‌ای را در مورد هر پدیده دیگری در تاریخ نیز می‌توان انجام داد. لذا از نظر فن و روش تاریخ نگاری چنین چیزی فاقد هرگونه نوآوری علمی و راهگشایی فکری محسوب می‌شود. نشانه‌ای هم در دست نیست که چنین آثاری به خودآگاهی زنان و بهبود موقعیت حقوقی و اجتماعی آنان منجر شده باشد.

هرچند به سادگی می‌توان گفت که قول به موقعیت نامناسب زنان در تاریخ برآمده از ستمی تاریخی در حق آنان بوده است و لذا اکنون خیزش زنان و چگونگی نگاه آنان به گذشته درواقع اعتراضی است به تمامی تاریخی که پشت سر گذاشته‌اند. لذا عصیان بر تاریخ و به تعبیری دقیق‌تر سربرتافتن از سنت‌ها از ویژگی‌های جامعه نوسان در روزگار ماست و بدون هیچ شکی می‌توان آن را نماد بارز نوگرایی و نوسازی و به طور کلی مدرنیته و مدرنیسم

مشکل «گم‌نامی» در تاریخ زنان را اگر با عنایت به
«نامجویی» و «بزرگ‌نامی» به عنوان اصل
اساسی در تاریخ نگاری در نظر آوریم،
پیچیدگی و دشواری تاریخ نگاری
تاریخ زنان آشکارتر
می‌گردد

دانست. اما به دور از غوغا و فریاد اعتراض بر نابرابری‌ها و طرح مطالبات تاریخی و غیره از آن، آیا از نظر نقد تاریخی این چنین نیست که مانند بسیاری دیگر از قضاوت‌های تاریخی واقعیت آن است که در اینجا نیز قضاوتی متأثر از زمان «حال» را به تمامی گذشته تسری می‌دهیم. آیا به واقع آنان در گذشته معترض به موقعیت خویش بوده‌اند و آیا احساس ظلمی می‌کرده‌اند؟ پاسخ بدین سؤال آسان نیست و حداقل مستلزم تحقیقی استنادی است اما در نگاهی گذرا نمی‌توان گفت که آنان در گم‌نامی خویش ایمن‌تر بوده‌اند تا آنکه نامبردار گردند؟ لذا در جستجوی نام نبوده‌اند و آن را به مردان سپرده‌اند و خود جهانی برای خویش ساخته‌اند که بدان عالم نوسان می‌گفته‌اند و عوالم خویش را داشته‌اند. مردان را به این عالم زنانه راهی نبود و علاقه‌ای هم نداشتند که بدان وارد شوند. لذا «جهانی دوگانه» که جامعه را می‌ساخت که اساس آن را تمیز و تفکیک تشکیل می‌داد به وجود می‌آمد. در جهانی که در آن از لباس تا وظایف تا هر امری از هم تفکیک و تعریف شده بود. هنوز پس از گذشت سالها نمی‌توان بدرستی اظهار داشت که این برای تضييع حقوق زنان بوده است یا حفظ حریم و حقوق آنان. شکی نیست که زنان در جهان امروز آن طرح دیروزین را نمی‌خواهند و در جستجوی موقعیتی برابرند. درصدد آن هستند که خود «نماینده‌گی» خویش را برعهده داشته باشند. این مسئله اصلی تقابل سنت و تجدد آن هم به طور عام در مورد زنان است. واقعیت آن است که علیرغم جدایی عالم مردانه از عالم زنانه و هر تعبیری که از آن وجود داشته باشد. مردان نه تنها دنیای خویش را نمایندگی می‌کردند بلکه مدعی نمایندگی زنان نیز بوده‌اند. این نمایندگی اعم از آنکه ناشی از تفویض یا توکیل یا تسخیر و تسلط بوده باشد، و حتی صرفنظر از اینکه فواید و مضار آن توجه کدامیک یعنی زن یا مرد شود، منتهی به این امر می‌شده است که فقط نام مردان در میان باشد و لذا بیشتر نام‌هایی هم که در تاریخ می‌ماند متعلق به مردان است. توجه داشته باشید که اساس سخن در اینجا شناخت چگونگی و دلایل راه نیافتن نام زنان در تاریخ است نه انکار موقعیت و موجودیت آنان و تاکید بر این نکته است که بدون دراختیار داشتن نام‌هایی واقعی نمی‌توان به نحو متعارف اقدام تاریخ نگاری کرد. لذا بحثی حقوقی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، روانی و امثال آن در این باره که آیا مردان تکیه‌گاه زنان بوده‌اند یا زنان با سنگین ساختن مسئولیت مردان خود آسوده زیسته‌اند در اینجا موضوع سخن نیست. یا این پرسش قدیمی در حالی که چنین می‌نماید مردان حاکم و آمر بوده‌اند آیا واقعاً زنان حاکم بوده‌اند یا مردان؟ چنانکه بعضی بر این باور هستند که در پس هر رویداد تاریخی باید ردپای یک زن را دید. آیا این سخن محل

بی هیچ
شک و تردیدی
تاریخننگاری ما مردانه است و
تقریباً تمامی صفحات تاریخ را مردان
به خود اختصاص داده‌اند. آیا این از آن روست
که فقط مردان تاریخ را ساخته‌اند یا از آن روست که
تاریخ نویسی بدست آنان بوده است

انکار دارد که بسیاری از آنچه که بدست مردان صورت گرفته به خواست زنان بوده است؟
اشتباه روشی اساسی که در اینجا صورت گرفته این است که به رغم اصل بودن دو دنیای متفاوت و متمایز مردانه و زنانه، حقیقت امر آن است که این دو به هیچ وجه از هم جدا نیستند و نمی‌توان در شناخت هیچ پدیده اجتماعی و فرهنگی آن دو را از یکدیگر جدا مطالعه و بررسی کرد. اینکه در مطالعات ایرانی راجع به تاریخ زنان نام تعدادی زن برجسته شده و از متن تاریخ نمود بیشتری بیابند درحقیقت نگاهی انتزاعی و تا حدودی غیرواقعی هم به زنان و هم به تاریخ است. درواقع این همان اشتباهی است که در برجسته ساختن مردان در تاریخ صورت می‌گیرد.

اشتباهی که از ناحیه جدا انگاشتن دنیای زنان و مردان از یکدیگر در تاریخ، پدید آمده مانع از آن شده است تا دریابیم که موقعیت مرد و زن در تاریخ و فرهنگ ما به مانند دو آینه‌ی موازی مقابل یکدیگر است که از انعکاس تصویر آنها در یکدیگر بی‌نهایت تصویر بوجود می‌آید. این سخن بدین معناست که آنچه را ما در تاریخ خویش فرهنگ زنان می‌نامیم درواقع چیزی جز تجلی و تبلور خواست مردان نیست و در همان حال آنچه را که فرهنگ مردان می‌دانیم همان تحقق خواست زنان است. مرد از آن رو به پهلوانی روی می‌آورد و در میدان، جانبازی می‌کند که زن او چنین می‌خواهد و زن او از آن جهت کدبانویی اختیار می‌کند که مرد می‌پسندد. به عبارتی از یک سو دلبری و از دیگر سو دلبری. چنین شرایطی از تأثیرات پی در پی خواست‌ها و نیازها، شرایط پیچیده‌ای از ارزش‌ها و مسائل روحی و روانی را بوجود می‌آورد که شناخت ریشه‌ها و مبانی و مبادی آنها حکایت شناخت تقدم مرغ یا تخم‌مرغ را تداعی خواهد کرد. بدون شک این راهی دشوار و پیچیده خواهد بود که در اندیشه و احساس و رفتار مردان مفهوم زنان و معانی و از همه مهمتر قواعد زیباشناسی در معنای دقیق و کامل خود یعنی اخلاق و حقوق و تزیین را دید و بالعکس. بدین جهت لازم است برای شناخت زن ایرانی و تاریخ او، مردان ایرانی را شناخت. برای شناخت مرد ایرانی هم که منابع و مأخذ فراوان داریم. مگر نه آنکه می‌گوییم مردان سراسر تاریخ را به خود اختصاص داده‌اند. پس می‌توان برای نوشتن تاریخ زنان از همان تاریخ مردان سود جست اما بدون شک این روشی «اثباتی» نخواهد بود. روش اثباتی همچنان ما را به جستجوی نام زنان در تاریخ خواهد کشاند که تاکنون حاصل اندکی داشته است، بلکه باید به روشی «سلبی» عمل کرد و از نبود امری، راه به اثبات آن برد. استدلال سلبی و بکارگیری آن در روش‌شناسی تاریخ‌نویسی برای زنان قدم اول در راهی به شمار می‌آید که از همان آغاز دشواری خویش را نشان داده است. انتظار سادگی

به رغم اصل بودن دو دنیای متفاوت و متمایز مردانه و زنانه،
حقیقت امر آن است که این دو به هیچ وجه از هم جدا نیستند و نمی‌توان در شناخت هیچ پدیده اجتماعی و فرهنگی آن دو را از یکدیگر جدا مطالعه و بررسی کرد

و سهولت نیز از آن نمی‌توان داشت این توقعی بیهوده و سعی نافرجامی خواهد بود که سنت‌های دیرپا را به آسانی بتوان پشت سر گذاشت. سنت‌های کهن را دست‌کم گرفتن از سر بی‌اطلاعی است. می‌دانیم که سنت‌ها در شرایطی که به درستی درک و تحلیل نشده باشند در اشکال ناشناخته‌تر، نهفته‌تر و پیچیده‌تری بروز یافته و تداوم می‌یابند. لذا در حالی که مطالعات مربوط به زنان از رهگذر شعار و ادعا به جایی نخواهد رسید، لازم است بر عمق و صحت و اصالت این مطالعات افزود و بر علمی ساختن آن تأکید بسیار نمود. این امر به ما امکان خواهد داد که در دنباله‌نگاهی سلبی به منابع به نظرسازی‌های بسیار و آزمون‌های مکرر آنها برسیم. بدون طرح‌های مطالعاتی پخته و سنجیده که کلیه ضوابط علمی و دستاوردهای جدید تحقیقی را دربرگیرد نمی‌توان در این عرصه امید موفقیت‌چندانی داشت.

پرواضح است که نگاه سلبی به تاریخ و نیز مطالعات مبتنی بر تئوری خیلی زود به ما این نکته را خواهد آموخت که برای تاریخ زنان به جای جستجوی نام‌ها به مطالعه در «نهاده‌ها» روی آوریم. مطالعه در باب نهادها هم پیشرفته‌های قابل توجهی در اندیشه تاریخی معاصر یافته و از اصول و ضوابط و قواعد بسیار و دقیق برخوردار شده است و هم اینکه ضعف اساسی از رهگذر کمبود اطلاعات درباره تاریخ زنان را جبران خواهد کرد. در نتیجه خواهیم توانست از مرزها و قالب‌های تاریخ‌نگاری انتقادی (کریکت) که اساس آن را وقایع‌نگاری سیاسی تشکیل می‌دهد فاصله بگیریم و به مطالعه تحول و تکوین نهادها در بستر تاریخ اجتماعی روی بیاوریم. از آنجا که پیدایش، توسعه و تحول نهادهای فرهنگی و اجتماعی با حضور مؤثر زنان ممکن و میسر بوده است بدین ترتیب به عرصه‌ای گام خواهیم گذاشت که هم زنان را در آن بهتر بتوانیم ببینیم و هم «بهتر دیدن زنان» را مستلزم کوچک ساختن مردان و تعرض به آنان و به تعبیری سنت و تاریخ خویش ندانیم. شکی نباید داشت توفیق مطالعات تاریخی در مورد زنان با دیدگاهی سازنده و مثبت ممکن است. لذا آباد ساختن جهان زنان به قیمت خراب ساختن جهان مردان نه ممکن است و نه مطلوب. جهان آینده‌ما بدون شک مردانه نخواهد بود اما از صرفاً زمانه بودن آن هم فایده‌ای متصور نیست. بلکه جهان آینده چون انسانی باشد متضمن سعادت هم مرد و هم زن خواهد بود. نگاهی انتقام‌جویانه و شتاب‌آلود به تاریخ ندای خرد نیست بلکه شناخت متقابل، راهگشای ما در شناختن مسیری خواهد بود که در پیش رو داریم. شناخت متقابل نیز خود مستلزم احترام متقابل است. آیا این همان جهان به واقع «انسانی» نیست.